

درآمد

دوم خرداد ۱۳۷۶ که برخی آن را "نه بزرگ، آری کوچک" خوانده‌اند، نقطه آغاز پویایی تازه در حیات سیاسی-فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی بود؛ پویایی مملو از ظرفیت‌ها، امکانات و انرژی‌های رها شده برای ایجاد یک جنبش عظیم اجتماعی در جهت نوساماندن کشور، دموکراتیک‌سازی، تقویت سوبه جمهوری خواهانه نظام، رفع یا کاهش تبعیض‌ها و متحول ساختن ساختارهای اصلی نظام (توسعه سیاسی، عقلانی کردن اقتصاد و بهبود سطح زندگی فرودستان، قانونمند کردن دستگاه قضایی و نظایر آن). اما این ظرفیت به دلایلی که ذکر خواهد شد، هرگز از حد پروژه تحقق نیافته اصلاح نظام از درون حکومت فراتر نرفت و شکل یک جنبش اصلاح طلبانه را به خود نگرفت. در واقع اکنون روشن شده آنچه در ادبیات سیاسی هشت سال گذشته مسامحتاً "جنبش اصلاحات" نام گرفته دست کم یک "جنبش" نبود و نتوانست اصلاحات را عملی (نهاده‌ای) کند. طرح این موضع به معنی نفی دستاوردهای ضمنی فرهنگی-سیاسی این پروژه نخواهد بود؛ همچنان که شماری دیگر از تلاش‌های سیاسی جمعی این مرز و بوم نیز علی‌رغم عدم دستیابی به اهداف خود، توانسته‌اند در حیطه‌هایی نوآوری‌ها، ارزش‌ها و سنت‌های سیاسی دموکراتیکی نیز ایجاد کنند.

در این جا باید تأکید نماییم استدلال درباره "جنبش" بودن این حرکت تنها بازی با لفظ نیست. طبعاً توجه به چنین تمایزی ناظر به بار معنایی و محتوایی جنبش‌های اجتماعی است که اصولاً به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کنند. می‌کوشیم در صفحات پیش رو این نکته مرکزی را توضیح دهیم.

در هشت سال گذشته تلاش اصلاح طلبان از منظرهای گوناگون واکنش‌های بسیاری برانگیخته است. از آنجا هر نقدی از جایگاه نظری مبین و از زاویه آینده‌نگری‌های سیاسی متفاوتی طرح می‌شود. نوشتار حاضر نیز از این قاعده مستثنی نیست. شالوده نقد نظری-سیاسی ما حول این دو موضوع سامان یافته است:

۱- خصوصیات و کارکرد جنبش‌های اجتماعی

۲- تحلیل ساختار و عملکرد حکومت در ایران پس از انقلاب

امید است نگارنده در نقد خود جانب انصاف را رعایت کرده باشد و در راستای هدف اصلی‌اش، یعنی کمک به رشد فضای گفت‌وگو در جهت شکل‌گیری پروژه‌های متکامل‌تر پس‌اصلاح طلبانه (Post-Reformism)، گام برداشته باشد.

جنبش‌های اجتماعی چه مختصاتی دارند؟

پیشینه دخل و تصرف در مفاهیم فرهنگی و سیاسی غربی در ایران، به درازای تاریخ آشنایی ایرانیان با اروپایی‌هاست. بسیاری از این مفاهیم وارداتی، که از زمینه‌هایی اجتماعی-فرهنگی جوامع غربی نشأت گرفته‌اند هنگام کاربرد و اشاعه در بستر "سنتی" ایرانی، باز تعریف شده و به گونه‌ای "آشنا" و "قابل هضم" انتشار یافته‌اند. از جمله "دموکراسی...". که در راه ایجاد حکومت مقتدر مرکزی قربانی گردید و به هیأت "مشروطه ایرانی" درآمد تا در دنیای کلمات هم، با پسوند "ایرانی"، از اساسی‌ترین دستاوردهای نظام دموکراسی فاصله گیرد. (ماشاماله آجودانی، مشروطه ایرانی، ص ۲۳۸).

در سال‌های اخیر نیز دگرگون کردن واژه‌های سیاسی غربی و یا "اسلامیزه کردن" آن‌ها متداول بوده است (مثلاً در مورد دموکراسی، جامعه مدنی، جمهوری). گروهی، از این نیز فراتر رفته‌اند و با انتقاد از "دوم خردادی‌ها" برآنند که "ما در مرحله گفتاربرداری، اندیشه‌پردازی، شبیه‌سازی و بدل‌سازی هستیم" (نگاه کنید به چنگیز بهلولان، بحران گفتار در ایران).

یکی از مصادیق دگرگون کردن مفاهیم در سال‌های اخیر، اطلاق واژه "جنبش" به حرکت اصلاح طلبی دوم خرداد بوده است. در این جا می‌کوشیم نشان دهیم این پدیده نه یک جنبش اجتماعی که تلاش جمعی گسترده‌ای درون ساختار حکومتی بود که فرصت‌هایی را برای خرده جنبش‌های ورای خود ایجاد کرد، بدون آنکه قادر به حفظ این فضا یا ارتباط‌گیری معنی‌دار با این تحرک‌ها شود و نتیجه نهایی آن، نه اصلاحات دموکراتیک، که "حاکمیت دوگانه ناکارآمد" بود. اگر بخواهیم در توصیف اصلاح طلبی دوم خردادی از تاریخ مبارزات اصلاح طلبانه-دموکراتیک اروپای شرقی مدد بگیریم، شاید بهتر باشد آن را با حرکت "کوبچک" در چکسلواکی مقایسه کنیم تا با جنبش "همبستگی" در لهستان.

وجه تمایز "جنبش‌های اجتماعی" (Social Movement) و دیگر اشکال

رفتار جمعی (Social Behavior) چیست؟ در این مورد از

تعریف تیلی، یکی از نظریه‌پردازان مهم مبحث

جنبش‌های اجتماعی بهره می‌گیریم. به

زعم او "جنبش" با خصوصیات زیر هویت

می‌یابد:

۱- تلاش جمعی مستمر و سازمان‌یافته‌ای که

مخاطب در خواست‌های عمومی‌اش، مقامات



سرگردانی میان "نظام" و "جنبش":  
بن بست اصلاح طلبان حکومتی

مهررداد مشایخی

قدرت باشد.

۲- بکارگیری ترکیبی از شیوه‌های عمل جمعی (اندوزه جنبش) مثل تشکیل انجمن‌ها و ائتلاف‌های خاص، تجمع‌های عمومی، راهپیمایی و تظاهرات.

درخواست‌نویسی، اعلامیه و جزوه‌نویسی، جمع‌آوری امضاء یا آنچه دیگر نظریه‌پردازان از آن‌ها به عنوان روش‌های اعتراضی غیرنهادینه نام می‌برند.

۳- وجود چهار معیار زیر در رفتار عمومی شرکت‌کنندگان جنبش و یا پایه‌های اجتماعی آن:

ارزش‌مندی (Worthiness)، اتحاد (Unity)، شمار (Numbers) و تمهد (Commitment)

به علاوه باید توجه داشت که جنبش اجتماعی شامل آن تحرک‌های جمعی است که بخش‌های محن‌خوفه حاضیه‌ای و فاقد قدرت را در برگیرد. به دیگر سخن، تلاش‌های رفرمیستی حاکمان، اگرچه در جامعه بازتابی مثبت داشته باشد، نمود یک جنبش، به معنی دقیق کلمه، نیست.

نظریه‌پردازان دوم خردادی در توصیف حرکت خود همواره از واژه "جنبش" استفاده کرده‌اند. حتی حمیدرضا جلالی‌پور (جامعه‌شناس)، که کتابی در معرفی جنبش‌های اجتماعی به رشته تحریر درآورده در بررسی پدیده دوم خرداد و تحرک‌های بعد آن، با ستایزدگی از برخی معیارها و پیش‌شرط‌های چهارگانه (مطروحه از سوی خود) علول می‌کند و به نتیجه دلخواه می‌رسد. او می‌نویسد:

"البته، این جنبش به رغم اعمال محدودیت‌های شدید از ناحیه مخالفانش، از شبکه وسیعی از روابط جمعی غیرحکومتی برخوردار است... گفته می‌شود از سال ۱۳۷۶ به بعد حدود ده هزار تشکل مدنی به ثبت رسیده است... که اغلب آن‌ها از گفتمان دموکراتیک جنبش دوم خرداد دفاع می‌کنند. رابعا، وجه اعتراضی این جنبش، بارها در روزهای انتخاباتی و... نتایج غیرمنتظره آن‌ها مشاهده شده است" (حمیدرضا جلالی‌پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، صص ۳۶-۳۰).

جوهر استدلال در همین جا نهفته است. اول آن که امروز کاملا مشخص شده است که جبهه دوم خرداد ارتباط قابل توجهی با آن "ده هزار تشکل مدنی" به ثبت رسیده نداشت. حداقل، هیچ نشانه‌ای دال بر این امر موجود نیست. فراموش نکنیم که حدود یکسال و نیم پس از این اظهارنظر، شماری از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس در اعتراض به رده‌صلاحتی‌شان در هفتمین دوره انتخابات مجلس دست به تحصن زدند و متاسفانه یا بی‌اعتنایی همین نیروها و تشکل‌های مدنی مواجه شدند. دوم، چگونه آقای جلالی‌پور دعوت صرف به شرکت در انتخابات (روش‌های کاملا نهادینه شده و رسمی) را با "وجه اعتراضی این جنبش" یکسان می‌انگارند؟ برعکس، حرکت دوم خرداد هیچگاه نه درصند سازماندهی این نیروهای اجتماعی برآمده و نه

در اعتراض‌هایشان شرکت کرده و نه از آن‌ها دعوت به اعتراض سازماندهی شده مسالمت‌آمیز نموده است. رابطه سرد جبهه دوم خرداد با خواست‌ها و کوشش‌های زنان، جوانان، کارگران، اقلیت‌های قومی و دینی و

معلم‌ان قابل توجه است. فرمول آقای حجازیان در مورد "چانه‌زنی از بالا، فشار از پایین"، در بهترین حالت به "چانه‌زنی در بالا" محدود ماند که آن هم به روش‌های گروه‌های ذینفع و لابی‌گرا نزدیک‌تر است. در عین حال، تضاد منافع و دیدگاه میان اصلاح‌طلبان و

اقتدارگرایان و تمایل به تغییر اجزایی از نظام، نیز موج انتقادی که برای چند سال در جامعه به وجود آمد، پدیده اصلاح‌طلبی را از یک جناح حکومتی صرف هم متمایز می‌کند. پس، جبهه دوم خرداد به دلایلی که به تفصیل خواهد آمد، خصوصیتی متناقض با "جنبش" و "نهاد" را توأم با خود حمل می‌کرد و گرچه مرکز ثقل آن درون نظام بود، ولی جناح‌هایی محدود و بخش وسیعی از پایه‌های اجتماعی، آن را در جهت تبدیل شدن به جنبش هدایت می‌کردند. "از نظر ما هم گرانگاه هر نوع مبارزه در راه تحقق مردم‌سالاری و اصل جمهوریت نظام، روی محور تعادل نیروهای درون نظام جمهوری اسلامی است..." (سعید حجازیان، جمهوریت، افسون‌زدایی از قدرت، صص ۴۵۰).

به یک معنی، جبهه دوم خرداد هیچگاه از سرگردانی میان حکومت و جامعه مدنی رهایی نیافت؛ تعادلی ناپایدار که در ادامه خود، سرانجام، زمینه افول و شکست آن را پدید آورد.

ریشه‌های پارادوکس پروژه اصلاح‌طلبی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و دهه آغازین آن، زمینه‌ساز جناح‌بندی‌هایی شد که فرجام نهایی آن‌ها در خرداد ۷۶، تقسیم‌بندی بلوک قدرت (Power Bloc) به اصلاح‌طلب و اقتدارگرا- محافظه‌کار بود. از همان ابتدای انقلاب، نیروهای اجتماعی گوناگونی، با تفسیرهای نسبتا متفاوتی از اسلام شیعی، در بلوک قدرت جای گرفتند (نگاه کنید به حسین بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران- دوره جمهوری اسلامی).

تشکل‌های سیاسی وابسته به روحانیت، بازار، خرده‌بورژوازی سنتی، اصناف و بخش‌هایی از طبقه متوسط جدید شهری، با نمایندگان خود حضور داشتند. اگرچه در سال‌های نخستین، این تفاوت‌های دیدگاهی در چارچوب گفتمانی اسلام انقلابی و نقش هژمونیک آیت‌الله خمینی کم‌رنگ جلوه می‌کرد، اما مشکلات ناشی از مدیریت بر جامعه‌ای بنیاد پیچیده و "درگیر جنگ"، اختلاف مواضع شدت گرفت. انحلال حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۶، نمونه‌ای از این اختلافات بود. در سال‌های جنگ، موضوع مالکیت و چگونگی اداره اقتصاد کشور، از جمله معیارهای اصلی گرایش‌های "چپ" و "راست" حکومت محسوب می‌شدند. در عین حال، اولویت شرایط جنگی مانع از

آن بود که تضادهای اقتصادی از حد معینی فراتر روند.

در این سال‌ها گفتمان جنگ از چیرگی سیاسی- فرهنگی برخوردار شد. "شاید بتوان گفتار پیروده در جبهه‌ها را ادامه گفتار انقلاب دانسته یا لحاظ کردن این تفاوت که گویی انتظار درخشش نتایج انقلاب... اینک به نقش‌آفرینی شگفت انقلاب در صحنه جهانی تغییر موقعیت داده بود؛ به همین خاطر گفتار جنگ کم و بیش گفتار نظم‌بخشنده به نظام سیاسی طی سال‌های جنگ بود" (غلامرضا کاشی، همان‌جا، صص ۳۳۷).

بدین خاطر، زمینه‌های بلاواسطه جناح‌بندی‌های بعدی اصلاح‌گرا و محافظه‌کار- اقتدارگرا، از سال‌های پایانی دهه شصت (پس از خاتمه جنگ- فوت رهبر انقلابیه کنار گذاشتن آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری و افزایش وزن سیاسی جناح راست‌سنتی، ابتدا در دولت و پس از سال ۷۱ در مجلس چهارم) شکل گرفت.

این تحول، با ظهور نسل جدیدی از کوشش‌گران سیاسی جوان‌تر که به طور فزاینده‌ای از آرمان‌گرایی و انقلابی‌گری دهه اول انقلاب فاصله می‌گرفتند، همراه شد. اما گزار "گفتار جنگ" به "گفتار آزادی و

دموکراسی" پس از دوم خرداد یک‌شبه حاصل نشد. شاید بتوان دوره گذار را غلبه "گفتار سازندگی" بر سایر گفتمان‌ها در اولین دوره ریاست جمهوری

هاشمی‌رفسنجانی دانست. در این سال‌ها (نیمه اول دهه ۷۰) جناح چپ اسلام‌گرا- حذف شده از کانون‌های اصلی قدرت- درصدد بازسازی سیاسی و نظری خود برآمد. فعالیت‌های فرهنگی و پژوهشی در مطبوعات

دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و البته مرکز مطالعات استراتژیک دفتر ریاست جمهوری بر شکل‌گیری نظرات سیاسی جدید در راستای لیبرالیسم سیاسی و الگوی اصلاح‌گری موثر بودند. بازتاب این تحولات فکری در مطبوعات (بویژه روزنامه سلام) و در دانشگاه‌ها

(بویژه در سمت‌گیری‌های جدید دفتر تحکیم وحدت) قابل مشاهده بود (حمیدرضا ظریفی‌نیا، کالبد شکافی جناح‌های سیاسی ایران). به موازات این دگرگونی‌های

فکری در جناح چپ نیروهای محافظه‌کار درصدد تحکیم مواضع خود در مجلس چهارم و در دولت هاشمی برآمدند و فشارهای روزافزونی بر جناح چپ و دگراندیشان جامعه تحمیل کردند. انتخابات مجلس

پنجم (اسفند ۷۴)، در واقع دورخیزی برای انتخابات ریاست جمهوری آتی (خرداد ۷۶) بود. شماری از فعالان "چپ‌سنتی" و گروه جدیدالتاسیس کارگزاران سازندگی، برای مقابله با انحصارگرایی در کشور به تشکیل "مجمع حزب‌الله" مجلس همت گماشتند که نقش برجسته‌ای در حمایت از کاندیداتوری آقای خاتمی داشت.

این تحولات سیاسی و پیروزی محمد خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ در شرایط اجتماعی، فرهنگی،

سیاسی، روانشناختی، روشنفکری و جهانی معینی صورت گرفت که البته در این مختصر مجال طرح آن نیست. (۱) آنچه در این نوشتار اهمیت دارد، پرداختن به تغییر موازنه قدرت، جناح‌بندی‌های جدید و فرادستی سیاسی اصلاح‌طلبان در دولت و چندی بعد در مجلس ششم است. (۲)

پرسش اصلی که در واقع پاسخی به تناقض درونی اصلاح‌طلبان حکومتی است علت برگزیدن الگوی اصلاح نظام از سوی منتقدان اصلاح‌گرای نظام است. در این مورد نمی‌توان به تنها یک دلیل اشاره کرد؛ این پدیده‌ای چند علتی (Overdetermined) است که در زیر به مهم‌ترین وجوه آن پرداخته می‌شود:

۱- از ابتدای انقلاب و تا مدت‌ها پس از انتخاب آقای خاتمی، نظام جمهوری اسلامی بر بنیای جناح‌بندی‌های گوناگونی متأثر از عوامل طبقاتی-قشری، قرائت‌های متفاوت از فقه شیعه و آرای آیت‌الله خمینی و گرایش‌های سیاسی-ایدئولوژیک شکل گرفته بود. این ویژگی به ایجاد گونه محدودی از "دموکراسی" درون حکومتی- تا آن جا که از "خطوط قرمز" نظام فراتر نرود- انجامید. تلاوم این جناح‌بندی‌ها بازتابی از "ساختار فرصت‌های سیاسی" نظام است که امکان مانور سیاسی محدودی برای جناح منتقد فراهم آورد.

۲- با وجود اختلاف‌های جناحی متعدد، پیوندهای قابل توجهی میان نخبگان سیاسی نظام وجود داشته است. این اشتراک منافع و همبستگی فراجناحی در میان دولتمردان (و زنان) حاکم، عامل بازدارنده‌ای در برابر اتخاذ راهبردهای رادیکال و گسست قطعی از نظام بوده است. در این باره به نقل قول زیر اشاره می‌شود:

قشر سیاسی که بعد از انقلاب زمام امور

را در دست گرفت، از طریق حذف رقبا و دیگران و انحصار درازمدت حوزه سیاسی، امروز تبدیل به یک نومانکلاتور (Nomanclature) شده و این شامل اصلاح‌گران نیز می‌شود. یک پژوهشگر برجسته با بررسی قشر سیاسی ایران بعد از انقلاب به این نتیجه رسیده که این قشر شامل ۳۰۰۰ تا ۳۷۰۰ نفر می‌شود که طی بیست‌وسه سال، میزان قدرت و پست‌های تحت اختیار آن و جناح‌بندی‌های تقسیم‌کننده آن دستخوش تحول شده، ولی خود این افراد همان‌ها مانده‌اند. این قشر بسته که کمتر کسی به آن راه پیدا می‌کند و یا از آن حذف می‌شود و هزارویک سابقه رفاقت و مبارزه و زندان و خویشاوندی و منافع مشترک سیاسی و حتی مادی آن را به یکدیگر متصل می‌کند، تا حد زیادی فضای سیاسی جامعه را طی ربع قرن اخیر در اشغال و انحصار داشته... (گفت‌وگو با کاوه احسانی، استراتیژی-های دموکراسی، آفتاب، شماره ۱۶).

۳- شکاف تاریخی دین‌گرایی-عرفی‌گرایی (Secularism) که در دوره سلطنت پهلوی شدت یافته بود، دین‌گرایان حاکم در ایران پس از انقلاب را نسبت به بخش سکولار جامعه بدگمان نگاه داشت. تقسیم‌بندی واپس‌گرایانه "خودی- غیرخودی"، که همچنان در تفکر بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی ریشه دارد و تاکید افراطی آن‌ها بر "دینی بودن فرهنگ ایران" از همین امر نشأت می‌گیرد. طبعاً "خودی‌ها" نسبت به یکدیگر برخورد "معقول‌تری" به دارند.

۴- تحولات سیاسی و ایدئولوژیک-گفتمانی در جهان، بویژه پس از شکست مارکسیسم و سقوط اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود، در تفکر سیاسی روشنفکران و سیاستمداران ایرانی نیز منشا اثر بوده است.

رویکرد اصلاح‌طلبانه در مقابل انقلابی‌گری، تا حدودی متأثر از تحولات جهانی و همچنین شکست الگوهای انقلابی در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ بوده است. (۳)

۵- رویکرد اصلاح‌طلبانه-مسالمت‌آمیز نسلی از سیاستمداران اسلام‌گرا در دهه ۷۰، در عین حال بازتابی از روانشناسی عمومی توده مردم در ایران پس‌انقلابی است. نباید فراموش کرد که ایرانیان در ربع قرن اخیر شاهد وقایع خشونت‌بار بسیار و فضای ملتهب سیاسی طولانی مدتی بوده‌اند. مبارزات چریکی ابتدای انقلاب، جنگ هشت ساله با عراق، شکنجه و خونریزی‌هایی که در سرکوب‌های دهه اول انقلاب انجام گرفته قتل‌های زنجیره‌ای و اعمال خشونت در وقایع کوی دانشگاه، تنها نمونه‌هایی از این پدیده مذموم در عرصه سیاسی جامعه هستند.

در واکنش به این روندها بخش‌های روبه‌رشدی از جامعه روشنفکری و توده مردم به یک روانشناسی جمعی صلح‌جویانه، ضدخشونت و کم‌هزینه گرایش پیدا کردند. بسیج نسبتا خودجوش و آرام بیش از ۲۰ میلیون ایرانی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ و ادامه آن در سه انتخابات مهم بعد، گویای این تحول در روانشناختی جمعی ایران است.

با این تفصیل شکی باقی نمی‌ماند که راهبرد اصلاح‌طلبانه دوم خرداد، بیانگر استراتژی بخشی از نخبگان سیاسی درون نظام برای عقلانی کردن کارکرد حکومت و توسعه سیاسی بوده است. در عین حال اتخاذ این راهبرد نمی‌توانست بدون اراده سیاسی و معطوف به گسست، به یک "جنبش اجتماعی" اصلاح‌طلبانه بیانجامد. مرکز ثقل اولی درون ساختار حکومتی و تمرکز دومی بر جامعه (مدنی) بود.

در تایید این نکته، هنگامی که نظریه‌پرداز اصلی اصلاحات از الگوی اصلاح دولت در ایران سخن می‌راند به هیچ وجه برداشتی متفاوت از این نگاه به دست نمی‌دهد: "در عمل هم باید این طور پیش رفت که ابتدا یک نوع میدان سیاست در کشور درست بشود که در آن رقابتی قانونمند و با رعایت ضوابط و قواعد بازی بین نیروها، گروه‌ها و جناح‌های سیاسی صورت بگیرد. ممکن است این میدان در ابتدا میدان کوچکی باشد و... سطح خاصی از عناصر سیاسی و بخش محدودی از نخبگان را شامل شود اما مهم این است که این میدان رقابت سیاسی قانونمند باشد و رعایت قواعد بازی در آن کاملا نهادینه شود" (سعید حجازیان، افسون‌زدایی از قدرت، صص ۲۲۷-۲۲۸).

از سوی دیگر، گرایش‌ها و ظرفیت‌هایی اگرچه ضعیف اصلاح‌طلبی را به سوی تبدیل شدن به "جنبش" می‌رانند. در زیر به مهم‌ترین این گرایش‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- در جمهوری اسلامی بلوک قدرت هنوز با یک طبقه معین اقتصادی، پیوند قطعی نخورده است و درون آن نمایندگان از اقشار و طبقات و شئون گوناگون اجتماعی (بویژه سطوح میانی جامعه) حضور دارند. این رشته پیوندها، حامل بخشی از خواسته‌ها و تمایلات رادیکال-دموکراتیک و تحول‌خواهانه به درون جناحی از حکومتند و منشا اثر می‌شوند. گرایش به تقویت شوراهای شهر و روستا و نهادهای مدنی، نمونه‌هایی از این دستند.

۲- میزان ادغام گرایش‌های گوناگون اصلاح‌طلبانه (مثلا تشکل‌های هجده‌گانه) در مجموعه نظام یکسان نیست. به عنوان مثال، "مجمع روحانیون

مبارز" و "مجمع نیروهای خط امام" پایبندی بیشتری به نظام داشته‌اند تا جریان‌هایی نظیر "دفتر تحکیم وحدت" و "حزب مشارکت". این گرایش‌ها به علت دیدگاه‌های نسبتاً متجددتر، روشنفکرانه‌تر و عرفی‌تر کوشندگانشان، زمینه نیرومندتری برای همسو شدن با اعتراضات نیروهای جامعه مدنی و اتخاذ مواضع رادیکال‌تر داشته‌اند.

۳- اگرچه خشت اول حرکت اصلاحی توسط آقای خاتمی و مشاورانش کج گذاشته شد، با این حال، فضا و فرصت‌های سیاسی که در دو سال و نیم اول دولت آقای خاتمی در کشور ایجاد شد، موجب برپایی و تقویت خرده‌جنبش‌هایی شد که همگی از گفتمان عمومی "اصلاحات" تغذیه می‌کردند. بارزترین آن‌ها فعالیت‌های دانشجویی، محیط زیستی، فرهنگی، روشنفکری، فعالیت‌های جوانان و زنان و رشد مطالبات صنفی و تشکل‌های غیردولتی بود. در همین دوره مطبوعات اصلاح طلب، در نبود احزاب سیاسی، وظایف دوگانه‌ای را بر عهده گرفتند و

فضای نخبگان را در جریان انتخابات مجلس ششم تقویت کردند. در این مقطع حرکت اصلاح طلبی، بیش از هر زمان دیگر، به تحرک جنبشی در جامعه دامن زد. در عین حال توهم پیروزی زودگذر پس از تصرف "خاکریزها" دامن اکثر اصلاح طلبان را گرفت. یک روزنامه‌نگار اصلاح طلب، ناپهنگام اعلام داشت: "و اینک دوم خرداد در امتداد خود به بیست و نهم بهمن ماه رسیده است. رفرمی محافظه کارانه به جنبشی رادیکال تغییر صورت داده است... جنبشی را که از خانه‌ها بیرون آمده است نمی‌توان در خیابان به سکوت فراخواند. بازگشت از وضعیت "جنبش" به موقعیت "رفرم" و تبدیل کردن اصلاحات اجتماعی (از پایین به بالا) به اصلاحاتی حکومتی (از بالا به پایین) حتی اگر ممکن باشد، چندان دیر هست که بی‌فایده قلمداد شود..." (محمد قوچانی، برادر بزرگ‌تر مرده است، ص ۳۲).

۴- تحولات سیاسی کشور در هشت سال اخیر، بویژه رویکرد ضداصلاحی

جناح اقتدارگرا و تحمیل "اسناد سیاسی" به اصلاح طلبان و جامعه، در شکستن جزم‌های "اصلاح طلبی" به مثابه یک "ایدئولوژی" و ترغیب بخشی از اصلاح طلبان به مواضع و راهبردهای پسا رفرمیستی بی‌تاثیر نبوده است. این دسته اخیر، امروز نه این نتیجه رسیده‌اند که اصلاحات مرد، زنده باد دموکراسی. نکته مهم، تلاش نظری کم سابقه‌ای است که متعاقب شکست اصلاحات حکومتی، برای یافتن راه‌حل‌های جدید به راه افتاده است: از "مانیفست جمهوری خواهی" تا طرح "رفراندم" قانون اساسی و "راهبرد محاصره مدنی" و تشکیل "جبهه فراگیر دموکراسی و حقوق بشر"، همه نشان دهنده تلاش در این راستا هستند.

اگر منصف باشیم، باید بپذیریم که خطای تفسیری از شرایط سیاسی، تنها متوجه اصلاح طلبان حکومتی نبوده است. بخش قابل توجهی از روشنفکران و کوشندگان عرفی نیز در ابتدای امر، چنین دیدگاهی داشتند. ریشه‌یابی شکست

دشوار می‌توان در فرآیند هشت ساله حرکت اصلاحی در ایران، بر لحظه معینی از زمان، به عنوان نقطه پایانی آن انگشت نهاد. اما می‌توان دوره ۵ ماهه‌ای را که از اسفند ۷۸ (تورن نافرجام سعید حجازیان) تا مرداد ماه ۱۳۷۹ (هنگام منع مستقیم مجلس ششم از تصویب لایحه جدید مطبوعات) می‌توان به مثابه "دوران احتضار" این پروژه نامید. از آن پس هرچه بود عقب‌نشینی بود و توجیه تئوریک آن مفاهیم و "راهکارهای" ابتدایی اصلاح طلبان مانند "آرامش فعال"، "بازدارندگی فعال"، "اقدام هماهنگ"، "خروج از حاکمیت"، "کارکردی کردن حاکمیت دوگانه" و نظایر آن، قبل از آن که یک جمع بندی استراتژیک، برای تعیین خط مشی سیاسی ایشان باشد، بیان طرح‌های مجرد فردی یا محفلی بود که هیچگاه پیگیری نشدند. اما در عمل، وضع ادامه یافت، به این امید که شاید روزی اقتدارگرایان به سر عقل آیند! علی‌رضا علوی تبار، در یکی از نوشته‌های خود هشدار می‌دهد که اگر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



این مقاومت در مقابل مردم سالاری همچنان انعطاف ناپذیر و خشن ادامه یافته جامعه در آستانه یک آزمون فیصله بخش قرار خواهد گرفت. آزمونی که نتیجه آن رد قلمی نظریه اصلاح پذیری جمهوری ولایی در ایران است (علی رضا علوی تبار، گذار به مردم سالاری در سه گام، آفتاب شماره ۱۹). او در جای دیگری نیز همین نکته را به شکلی متفاوت مطرح می کند: "به نظر می رسد نظریه اصلاح پذیری نظام جمهوری اسلامی ایران تا زمان وقوع یک آزمون فیصله بخش که خلاف آن را موجه سازد، قابل قبول است." (علی رضا علوی تبار، آزمون فیصله بخش، آفتاب شماره ۱۶).

ظاهراً، در فاصله زمانی سه ساله میان طرح این موضوع و انتخاب آقای احمدی نژاد و حذف کامل اصلاح طلبان حکومتی، آزمون فیصله بخشی پدیدار نشد! اقداماتی همچون بستن فله ای مطبوعات، سد کردن راه مجلس ششم از بالا، زندانی کردن شمار زیادی از چهره های کلیدی اصلاح گرا و فعالان سیاسی، بی پاسخ گذاشتن دو لایحه پیشنهادی از سوی رئیس جمهور (سابق)، جلوگیری از برپایی گردهمایی ها و تظاهرات آرام دانشجویی، معلمان و زنان، مقاومت در برابر لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، برخی روال های فرا قانونی قوه قضاییه، قدرت گرفتن دولت سایه و ایجاد نهادهای موازی، کنترل همه جانبه صندوق سیما، گسترش نفوذ و دخالت نیروهای نظامی - امنیتی در ارکان حکومتی، حذف اکثر نامزدهای اصلاح طلبان از شرکت در انتخابات مجلس هفتم، عدم توجه به حقوق دگراندیشان و تخلفات انتخاباتی، ظاهراً هیچ یک به اندازه کافی جدی گرفته نشدند!

از دیگر سو اما، اقتدار گرایان، پس از هضم شوک ناشی از دوم خرداد، ضد حمله مستمر، سازمان یافته و هماهنگ خود علیه اصلاح طلبان و نیروهای دموکراتیک دگراندیش را پیگیرانه ادامه داده اند. آن ها با تلفیقی از شیوه ها و امکانات "قانونی" (مندرج در قانون اساسی و دیگر قوانین کشوری) و فراقانونی، با بهره برداری از نقاط ضعف جبهه دوم خرداد، تاثیر گذاری سیاسی، اجتماعی و روانی آن را به حداقل ممکن کاهش داده و مردم را نسبت به آن ها مایوس کرده اند. ظاهراً باید اصلاح طلبان سیاست گام به گام را به کار می گرفتند، اما در عمل، این محافظه کاران از این سیاست در جهت مقابله با حریفان جناحی خود استفاده کردند. در این جا لازم می دانیم پس از توصیف فرآیند شکست به تبیین مهم ترین دلایل آن بپردازیم.

۱- یک جنبش اجتماعی موفق، معمولاً محتاج وجود رهبری (فردی یا جمعی) کارآمد، موده پخته و قاطع است. محمد خاتمی، خواه ناخواه، هم رئیس جمهور و هم (در اذهان مردم) رئیس حرکت اصلاح نظام محسوب می شد. اما ایفای این دو نقش، بویژه در ایران کنونی که شکاف عمیقی میان نظام و گرایش عمومی به تغییر و اصلاح، در آن وجود دارد از عهده یک فرد بر نمی آید. مقام ریاست جمهوری باید به قانون اساسی وفادار باشد و حفظ نظام را اولویت اصلی خود قرار دهد، اما رهبر اصلاحات قاعدتاً بر تغییر و تحول نظام و مناسبات موجود پای

می فشارد. محمد خاتمی در ۲-۳ سال آغازین

زمامداری خود برای رفع این تناقض تلاش هایی نمود، ولی به سرعت دریافت که به دلایل گوناگون سیاسی و شخصیتی قادر نیست "رهبر اپوزیسیون" اصلاح طلب باشد. در عین حال، توازن واقعی قدرت و تغییرات قانون اساسی (۱۳۶۸) جایگاه او را در ساختار حقوقی قدرت صرفاً در مرتبه رئیس قوه مجریه قرار داده بود. به این ترتیب، سید محمد خاتمی، نه توانست حرکت اصلاحی را رهبری کند و نه موفق شد در نقش رئیس جمهور، اعتماد کامل سران نظام را به خود جلب نماید.

۲- در کنار عامل رهبری، مساله تشکیلات و بسیج توده مطرح است. اما در این حرکت، عدم هماهنگی تشکیلاتی و تشتت آرا به شدت محسوس بود. تشکل های هجده گانه ای که جبهه دوم خرداد را تشکیل می دادند، طیف گسترده ای از نیروهای غیرمتجانس بودند که در یک سوی آن روحانیان نیمه محافظه کار و در سوی دیگر آن، روشنفکران دینی قرار داشتند. مادام که این جبهه در برابر خودکامگی قرار داشت و برای حفظ سهم خود در قدرت تلاش می کرد، خصلت جبهه های آن برایش امتیاز محسوب می شد، در حالی که چنین ساختاری قادر به توافق بر سر یک برنامه حزبی و پیشبرد آن در سطح نیروهای معین اجتماعی نبود. از نظر تشکیلات سیاسی نیز به نظر می آمد "مشارکتی" ها تمایلی به گسترش خود در سایر شهرهای کشور ندارند. ۳- حیرت آور است که چنین حرکتی، علی رغم وجود اندیشمندان و نظریه پردازان برجسته و مجرب نتوانست یک استراتژی سیاسی واحد و تحلیلی جامع از تصویر بزرگ تر عرصه سیاسی ارائه کند. چنین تحلیلی محتاج ارزیابی دقیق از ساختار حکومت، نیروهای جامعه مدنی، تمایلات عمده مردم، شرایط منطقه ای و جهانی، سیاست های نزدیکی و اتحاد با دیگر پروژه های سیاسی و تحلیل فرصت های اصلاح نظام در هر مقطع زمانی بود. اصلاح طلبان، در رویه عملی خود، به چنین نیازی پاسخ جمعی ندادند. تحلیل ها، بیشتر به صورت فردی و جداگانه از جانب یک تشکل خاص (مثلاً مجاهدین انقلاب) ارائه می شد. به علاوه گرایش ملموسی به ایدئولوژیزه کردن اصلاح طلبی وجود داشت، یعنی تبدیل چارچوب عمومی اصلاح طلبی به یک ایدئولوژی تام، که هم شامل تاکتیک باشد، هم استراتژی، هم روش و هم هدف باشد! (نگاه کنید به حمیدرضا جلالی پور، دفاع از هدف و استراتژی دوم خرداد، سایت امروز، دی ماه ۱۳۸۱). برخی از نظریه پردازان، هدف نهایی را دموکراسی (مردم سالاری دینی) می دانستند. اما هیچ مشخص نبود که ارتباط میان اوضاع کنونی یا مراحل میانجی با "مردم سالاری دینی" چگونه است. به دلیل عدم وجود یک برنامه حزبی و تعریف مشخص از اولویت های اصلاحی و استراتژی دراز مدت، اتخاذ سیاست به صورتی کاملاً پراگماتیستی (آزمون و خطا) و با تکیه بر وقایع روزمره صورت می گرفت.

۳- ارتباط جبهه دوم خرداد با بدنه جامعه بویژه نیروهای جامعه مدنی، بسیار نخبه گرایانه و ابزار گرایانه بود، اگر جریانی به طور کامل در خدمت سیاست وقت جبهه دوم خرداد قرار می گرفت (نظیر دفتر تحکیم وحدت تا سال ۷۹)، رابطه نزدیک و تنگاتنگی با آن برقرار می شد، در غیر آن صورت به رابطه ای "گفتمانی"، از دور و گاه حتی اتخاذ سیاست سکوت در قبال آن بسنده می شد! (به طور مشخص، در مورد مشکلات زنان، جوانان، اقلیت های قومی و دینی، روشنفکران و بخش های سکولار). با این نگاه، نیروهای جامعه می بایست در مبارزات انتخاباتی صرفاً به نفع اصلاح طلبان وارد صحنه می شدند و پس از آن به حوزه خصوصی رجعت می کردند. استدلال پنهانی که در پس چنین سیاستی وجود داشت، چنین بود: از آن جا که توده مردم دارای خواسته ها و انتظارات ریشه ای و تحقق نیافته هستند و حاکمیت در صدد سخنگویی به این خواسته ها نیست، هر نوع سازماندهی مردم و بسیج سیاسی آن ها می تواند به سرعت

رادیکالیزه شود و به مراتب از مرحله بندی های تعیین شده فراتر رود. بازتاب دیگر این سیاست به نیروها و محافل دگراندیش (سکولار) جامعه مربوط می شد. در این مورد، دو گانه

اختراعی "خودی- غیرخودی" کارساز افتاده بود. نمی شد طبعاً، چنین رویکردی به "غیرخودی ها" به حمایت وسیع و پایدار آنان از نامزد اصلاح طلب منجر نمی شد. رویکردی که به خصوص در انتخابات اخیر ریاست جمهوری به نامزد اصلاح طلبان پیشرو ضربه زد.

۵- موقعیت متناقض جبهه دوم خرداد (که پیش تر به آن پرداخته شد)، یعنی بخشی در حکومت و بخشی در جامعه، این پندار را ایجاد کرده بود که جنبش اصلاحات "به تنهایی قادر به ایفای همزمان دو نقش متضاد است. در ادبیات متعلق به مبحث گذار به دموکراسی" معمولاً از چهار کنشگر سخن می رود: اقتدارگرایان، اصلاح گرایان حکومتی، اپوزیسیون معتدل و اپوزیسیون افراطی. گذار به دموکراسی هنگامی از پایه های مستحکم برخوردار خواهد بود که دو

همگامی و نزدیکی سیاسی باشند و بتوانند بر نیروهای افراطی جامعه فائق آیند (نگاه کنید به ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی). پرسشی که مجدداً مطرح می شود آن است که اصلاح طلبان خود را در کدام قالب می دیدند؟ اصلاح طلب حکومتی یا اپوزیسیون معتدل؟

۶- تاکید یکجانبه آن ها بر گفتمان دموکراسی و اصلاح نظام و بی اعتنایی افراطی به گفتمان عدالت خواهانه اقتصادی؛ نقطه ضعفی است که در انتخابات ریاست جمهوری اخیر به سختی گریبان اصلاح طلبان را گرفت.

۷- تلاوم سیاست تهاجمی محافظه کاران و تحت فشار گذاشتن مجموعه حرکت اصلاح طلبی، قطب بندی های تازه ای را میان آنان ایجاد کرده است. گرچه از همان ابتدا محافل نیمه محافظه کار در این جبهه حضور داشتند. ولی ترکیبی از فشارهای سیاسی و بهره گیری از موقعیت ها و فرصت های شغلی- اقتصادی، تمناهای رهبران اصلاح طلب را به سوی تئوری بقاء و دیدگاه های محافظه کارانه تر سوق داده است. جریان محاکمه شهرام جزایری، گوشه ای از فعالیت های رانت خواری شماری از اصلاح طلبان و رضایت نسبی آن ها را از وضع موجود برملا ساخت. برای این بخش، "اصلاحات" نه پروژه های برای تغییر، که اسم رمزی برای ادامه یک بازی کجدار و مریز در خدمت حفظ وضع موجود بود.

در راستای یک گفتمان پسا اصلاح طلبانه

در فرهنگ ایرانی به طور کل و در فرهنگ سیاسیون به طور خاص، انتقاد از خود هنوز به شکل یک ارزش پذیرفته در نیامده است. این خصلت در سیاستمداران و گروه بندی های سیاسی ایران کاملاً مشهود است. جای تاسف است که

## حرکتی با دامنه

نفوذ اصلاح‌طلبان پس از هشت

سال حضور در ساختار قدرت و سه شکست پیاپی

در سه انتخابات اخیر و کاهش آرای خود در فاصله چهار سال

از حدود ۲۱ میلیون به حدود ۴ میلیون (از ۷۸ درصد آراء به ۱۴ درصد آراء)،

هیچ هنوز انتقاد ریشه‌ای در مورد دیدگاه‌های راهبردی خود ارائه نکرده است.

آنچه در محافل گوناگون عنوان می‌شود، تنها انتقادهای پراکنده فنی و موردی

است. با توجه به آنچه پیش‌تر در مورد موجودیت متناقض حرکت اصلاح‌طلبی

گفته شد و نیز با توجه به جایگاه شکننده‌ای که این حرکت درون ساختار قدرت

برای خود تعبیه کرده بود (از یک سو پابندی به قانون اساسی، رعایت خطوط قرمز

و رادیکالیزه نکردن مردم و از سوی دیگر خواست رفاه، دموکراتیک‌سازی و تقویت

عنصر جمهوری‌نظام)، می‌توان 'درک کرد' که چرا تاکنون انتقاد ریشه‌ای صورت

نگرفته است. ولی واقعیت آن است که با توجه به شکست استراتژیک اصلاح‌طلبان و

قدرت‌گیری اصول‌گرایان، پروژه اصلاح‌نظام و گفتمان اصلاح‌طلبی موجود دچار بحران

جدی است. گروهی از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب و یا مدافعان عرفی آن‌ها نقد این پروژه

را با انقلابی‌گری یکسان انگاشته‌اند! ایشان با عزیمت از دوگانه ناکارآمد و ناپهنگام

اصلاح‌گری در برابر انقلابی‌گری، و با این استدلال که 'انقلابی‌گری' دیگر محلی از اعراب

ندارد، به تکرار کلیاتی همچون اصلاحات روندی برای همه فصول و یا اصلاحات مرد

زنده باد اصلاحات می‌پردازند. در حالی که موضوع بحث نه 'لزوم مجرد اصلاحات در ایران'

که مشکلات ریشه‌های جنبش اصلاح‌طلبی واقعا موجود است. به عبارت دیگر، پرسش

اصلی آن است که آیا حرکت معین و مشخصی که از هشت سال پیش با نام اصلاح‌طلبی

شروع به فعالیت کرد، با توجه به تحولات و سلیح انتظارات جامعه، ساختار حکومت و استراتژی

نیروهای محافظه‌کار و مشکلات ساختاری درونی خود، در شکل فعلی می‌تواند موجد و زمینه‌ساز

اصلاحات معنی‌دار باشد؟ پاسخ نگارنده به این پرسش منفی است.

اگر مراد از اصلاحات، تغییرات ساختاری، یعنی دگرگونی ریشه‌ای در

قوانین، نهادها، مناسبات اجتماعی و ارزش‌های مرکزی جامعه

از جمله در اقتصاد و ساختار سیاسی، جایگاه نهاد دین

در حکومت و سایر نهادهای اجتماعی در

قوه قضاییه و قانون اساسی، رفع

تبعیض‌های موجود

جنسیتی،

دینی، مذهبی، قومی - فرهنگی، شیوه

فکری، سبک زندگی و نظایر آن در راستای

انطباق فرآیندها با الگوهای دموکراتیک

جمهوری خواهانه و حقوق بشری، با توجه به ویژگی‌ها

و خصوصیات تاریخی، فرهنگی و عرفی جامعه باشد

در آن صورت ایران همچنان محتاج اصلاحات است. به علاوه

تجارب سیاسی ۲۶ سال اخیر در ایران و جهان، اکثریت فعالان

سیاسی را متقاعد ساخته است که این تغییرات باید به شکل مسالمت‌آمیز

صورت گیرد. ولی خارج از دو اصل عمومی احتیاج به اصلاحات ساختاری

و بکارگیری روش‌های مسالمت‌آمیز، دیگر خصوصیات الگوی تغییرات اجتماعی

قابل بحث است. جبهه دوم خرداد یک الگوی معین را به جامعه سیاسی ارائه کرد.

این الگو، بر مبنای "آزمون‌های فیصله بخشی" به طور جدی مورد پرسش قرار گرفته

است. امروز جامعه سیاسی و روشنفکری ایران در تدارک راهبرد و چارچوب گفتگویی تازه

است که "اصلاح طلبانه" و "پساانقلابی" باشد بدون آن که قصد نفی مطلق تمامی اجزای آن‌ها

را داشته باشد.

در زیر به طرح مقدماتی گزاره‌های یک الگوی جایگزین اشاره می‌کنیم:

۱- نقطه آغازین هر الگوی جایگزینی باید بر پذیرش اصل تکتو، تنوع و گوناگونی فرهنگی (ملین / سنتی،

غرب‌گرایانه / بومی، مردانه / زنانه، فارس / غیرفارس، شیعه - مسلمان / غیرشیعه - غیرمسلمان، تهرانی / شهرستانی،

فرهنگ مسلط / خرده فرهنگ‌ها، بلاشهری / پایین شهری، دین‌باور / سکولار، داخل کشوری / خارج کشوری)، سیاسی

(طرفداران جمهوری ولایتی، جمهوری دموکراتیک اسلامی، جمهوری پارلمانی عرفی، مشروطه‌خواه سلطنتی و احتمالاً نظام‌های

شورایی)، بافت اجتماعی - طبقاتی (متمولان "جدید" وابسته به نظام، سرمایه‌داران خصوصی کوچک، اقشار مدرن متوسط شهری،

تجار و کسبه بازار، اقشار متوسط سنتی، کارگران، اقشار گوناگون روستایی، تهیدستان شهری و بیکاران)، نسلی (اکثریت "جوان" در

برابر اقلیت غیرجوان)، گفتگویی - روشنفکری (اسلام‌گرای محافظه‌کار - سنتی، اسلام‌گرای اصلاح طلبانه جمهوری خواه - لیبرال، قمیست

محیط زیستی، ملی‌گرا) استوار باشد. تنها راه‌حل مطلوب جامعه ایرانی پذیرش اصل همزیستی میان این گرایش‌های متنوع است. روش‌های

حذف کنار گذاشتن و به رسمیت نشناختن این گروه‌های متنوع، حتی گروه‌هایی که درون حاکمیت جای دارند، ایران را با آزمون گسیختگی، شورش،

مهاجرت، جدایی طلبی، خشونت‌طلبی و از خودبیگانگی مواجه می‌کند.

۲- رژیم جمهوری اسلامی در مجموع، یک رژیم "استثنایی" است که وجوه گوناگونی در آن (بویژه در دوره‌های مختلف) قابل تشخیص بوده‌اند؛ رگه‌هایی از

تمامیت‌خواهی (Totalitarianism)، اشکالی از دموکراسی غیررقابتی (برای جناح‌های "خودی")، برخی خصوصیات نئوپاتریمونالیسم در شکل "سلطنتیسم"

و احتمالاً حالتی از پراتوریاتیسم اقتدارگرا (Authoritarian Praetorianism) که ترکیبی از رهبران نظامی و غیرنظامی است. همه در چارچوب

یک رژیم دین‌سالار که بر ایدئولوژی دینی و امتیازات ویژه روحانیت باورمند به ولایت فقیه استوار است حضور داشته‌اند. پژوهش‌های آتی می‌توانند در

تبیین دقیق‌تر شکل و ساختار حکومت موثر باشند.

تا آن جا که به مبحث اصلاح‌پذیری / اصلاح‌ناپذیری مربوط است مباحث ذات‌گرایانه و غیرتاریخی، که یک بار و برای همیشه تکلیف مسأله را روشن

کرده‌اند کمکی به توضیح این بحث نمی‌کنند. باید یک دوره خاص و میزان حداقلی از اصلاحات معنی‌دار را در نظر گرفت و سپس رفتار حکومت را در

پذیرش رفرم و تغییر سنجید. به باور نگارنده حداقل در دهه اخیر، رفتار واقعی مجموعه حاکمیت (به رهبری اقتدارگرایان)، ایستادگی در برابر اصلاحات

بوده است. از این منظر، دو گزینه زیر قابل بررسی است:

گزینه اول، حکومت به هیچ وجه به اصلاحات معنی‌دار تن نخواهد داد. گزینه دوم، حکومت به شکل سابق (در رقابت جناحی) تن به اصلاحات نخواهد

داد، اما در شرایطی که ائتلاف گسترده‌ای از نیروهای جامعه مدنی (صنعتی و سیاسی) حضور سازمان یافته خود را اعلام کنند و به یک قطب قدرت تبدیل

شوند، حکومت ناچار به تمکین خواهد بود ("محاصره مدنی"). در این دیدگاه مرکز ثقل تحولات اجتماعی-سیاسی درون جامعه قرار می‌گیرد.

۳- جامعه ایرانی به سبب استمرار تاریخی حکومت‌های مقتدر و خودکامه فردی در شکل سلطنتی، سنتی را بازتولید کرده است که بر مبنای آن معمولاً

حکومت را شر مطلق و در عین حال از منظر نیازهای خود، کلید رستگاری و حلال مشکلات می‌داند. این دیدگاه فرهنگی حکومت محور، خود بدل به

عاملی در راستای تقویت اقتدار حکومتی شده است. بازتاب سیاسی آن، چه در الگوهای انقلابی و چه در الگوی اصلاح طلبی حکومتی، فتح نهادهای

حکومت و پیشبرد امر سیاسی، توسعه دموکراتیک‌سازی و نظایر آن بوده است.

۴- مبارزه برای اصلاحات معنی‌دار را نمی‌توان به عرصه سیاسی - حقوقی محدود کرد. تقویت عرصه مدنی، از لحاظ وزن کیفی، جایگاه پایه‌ای و

بالندگی‌اش، از نقش ویژه‌ای برخوردار است. دموکراتیزه کردن جامعه ایران فقط به عرصه سیاست محدود نیست:





## دموکراتیزه

کردن آموزش و پرورش،  
نهاد خانواده، دین، روابط اقتصادی و  
مناسبات اجتماعی (زن و مرد، اقوام، اقلیت‌ها و  
اکثریت) و نظایر آن، همگی جزء لاینفک پویای تاریخی  
دموکراتیک‌سازی ایران است.

### ۵- در میان شکاف‌های اجتماعی موجود، مبحث "جامعه توده‌ای" (Mass Society)

در برابر "جامعه مدنی" محتاج تعمق بیشتر است. نیروهای مدرن جامعه مدنی در اثر تغییرات نوگرایانه چند دهه اخیر، رشد قابل توجهی داشته‌اند. در حال حاضر بخش کوچک‌تری از این نیروها به شکل صنفی، انجمنی، اتحادیه‌ای و سندیکایی، حزبی، مطبوعاتی و جنبشی متشکل هستند. بخش دیگر جامعه: خیل عظیم تهیدستان شهری، بیکاران دراز مدت و کسانی که توسط نهادهای وابسته به حکومت، مورد حمایت مادی قرار دارند (مناسبات حامی پرورانه)، به علت عدم سازمان‌یافتگی، موجودیتی توده‌وار (بی‌شکل و یکنگست) از خود ارائه می‌کنند. بر این پایه، می‌توان به دو نوع بسیج دموکراتیک و پوپولیستی اشاره کرد. طرح‌های سیاسی باید متوجه نتایج و تبعات دراز مدت شکل بسیج موردنظر خود باشند. آن نوع استراتژی‌های پسا رفرمیستی که به راه‌های بسیج تمام‌خلقی روی آورده‌اند، باید به تفاوت‌های میان "تغییر نظام" و دموکراتیک‌سازی توجه داشته باشند. (۵) شرایط به غایت پیچیده و بحرانی جامعه ایرانی، در بستر مناسبات جهانی شده، از نقش و تاثیرگذاری این نهاد کاسته است. هر الگوی جدیدی که ناظر بر آینده‌ای دموکراتیک باشد باید اصل عدم تمرکز را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به کار گیرد. تقویت جامعه مدنی و افزایش کارایی آن از این منظر هم مهم است. تشکلهای صنفی، جنبش‌های خرد اجتماعی، مطبوعات مستقل و احزاب سیاسی دموکراتیک، مهمترین ارگان "عرصه عمومی" در برابر تمرکز حکومتی محسوب می‌شوند.

۶- سیاست‌ورزی و گفت‌وگوهای سیاسی مدرن هنوز جایگاه بایسته خود را در میان نیروهای سیاسی به دست نیاورده‌اند و بسیاری از مفاهیم و روش‌های فرهنگ سیاسی مسلط هنوز از دهه‌های پیشین نشأت می‌گیرند. به علاوه، مخلوش کردن معانی واژگان غیرایرانی (چنانکه پیش‌تر ذکرش رفت) مزید بر علت هستند. ما هنوز درگیر دوگانه سترون اصلاح - انقلاب هستیم، در حالی که اشکال بینایی، تلفیقی و متفاوت از هر دو، بارها چه در ایران و چه در جهان بسیار تجربه شده است. (۶)

هنوز "عدالت اجتماعی" با توزیع ثروت و درآمد نفت تعریف می‌شود، هنوز نیروهایی خود را "ملی" می‌نامند، هنوز اکثریت "احزاب" ما به این یا آن "شخصیت" وابسته هستند، هنوز تکلیف و معنی "جمهوریت"، "مردم‌سالاری"، "استقلال‌خواهی" و "سکولاریسم" مشخص نیست. گفت‌وگوهای جدید باید دقت در مفاهیم و مناسبات مدرن را محور وجودی خود قرار دهد. در این فرآیند، فراگیری - آموزش روشنفکران و احزاب سیاسی، نقشی محوری ایفا می‌کند.

۷- انتظار ناهنجاری است اگر تصور کنیم تمامی جامعه، حول یک گفتار فائقه بسیج خواهد شد. دوران بسیج‌های میلیونی "وحدت آفرین" و رهبری شکوهمند و شعار و گفت‌وگو واحد، مدت‌ها پیش به سر آمده. جامعه نسبتاً متکثر ما، امروز، محل رقابت دو ابرگفت‌وگو "دموکراسی - جمهوری خواهی" و "عدالت‌خواهی" است. پرسش اصلی برای نیروهای دموکراتیک آن است که چگونه می‌توان دموکراسی و جمهوری را با زندگی اقتصادی و مطالبات روزمره توده‌های تهیدست و بیکار و اقشار محذوف پیوند داد.

۸- در شرایطی که به سبب گسترش فرآیند جهانی شدن، اقتصادها، فرهنگ‌ها و حکومت‌های "ملی" به طور فزاینده‌ای از نظام جهانی تاثیر می‌پذیرند و معیارهای عام حقوق بشر جای خود را در تنظیم روابط حکومت‌ها و ملت‌ها باز می‌کنند، باز هم نمی‌توان موضوع "استقلال" را یکسره تمام شده تلقی کرد. مادام که دولت - ملت‌ها واحد اصلی مناسبات بین‌المللی هستند، مسأله استقلال ملی، مطرح خواهد بود و در نظر مردم مشروعیت خواهد داشت. پذیرش این امر، به معنای همسویی با نگاه‌های کهن از نوع "مبارزات رهایی‌بخش ملی" و "ضد‌امپریالیستی" و "غرب‌ستیزی" نیست؛ اما در عین حال، تاکید بر این مهم است که دموکراتیک‌سازی ایران باید بر فرآیندها و نیروهای داخلی متکی باشد. دخالت‌های نظامی، یا هر نیتی که صورت گیرند، از جنبه اخلاقی سیاسی محکومند و موجب تشدید شرایط ناپسامان و تقویت نیروهای خارجی ستیز خواهند شد.

سخن پایانی

از جنبش تنبلیکو تا حرکت اصلاح طلبی واقعا موجود مردم ایران به کرات و در اشکال گوناگون عمل جمعی سیاسی، برای دستیابی به اهداف استقلال طلبانه و آزادی خواهانه خود حکومت های اقتدارگرا را به چالش کشیده اند. پروژه اخیر اصلاح طلبانه علی رغم دست نیافتن به اهداف اعلام شده خود و از دست دادن تدریجی حمایت گسترده مردمی، از تلاش های ارزنده سیاسی چند دهه اخیر ایران محسوب می شود. شکست آن به منزله نفی دستاوردهای مثبت و اثرگذار بر فرهنگ سیاسی ایران نیست. این حرکت پیام آور ارزش های دموکراتیک و پیش روندهای نظیر تغییرات اصلاحی، خشونت زدایی، توسعه سیاسی، ارائه قرائت های دموکراتیک از دین، کیش شخصیت زدایی و تحولی در روزنامه نگاری سیاسی ایران بود. این که ارزش های فوق نهادینه شوند یا به دست فراموشی سپرده شوند به نوساماندهی مناسب این حرکت و انطباق آن با شرایط دشوار کنونی بستگی دارد. آیا این حرکت قادر خواهد بود با نقد ریشه ای و بازتعریف سیاست های خود، معنی دیگری از اصلاح طلبی<sup>۲</sup> به جامعه سیاسی ما عرضه کند؟ آیا حداقل می تواند صدای دموکراتیک مسلمانان تجددخواه ایران باشد؟

اگر منصفانه به این پدیده بنگریم، نه تنها نباید از شکست آن خشنود باشیم، بلکه باید دلنگران مجموعه حرکت دموکراتیک جامعه مان نیز باشیم. اگر بپذیریم که در درازمدت بخش عرفی جامعه هویت سیاسی خود را در پروژه های دموکراتیک دیگری که عرفی گرایی بخش لاینفکی از آنها باشد، جستجو خواهد کرد، در آن صورت حرکت اصلاح طلبی اسلام گرا که با پاره ای ارزش ها و سیاست های واپس گرایانه مانند دوگانه "خودی - غیر خودی" و یا دقت دینی قائل شدن برای جامعه ایرانی، مرزبندی داشته باشد، می تواند یکی از ستون های دموکراتیک سازی ایران باشد. فراموش نکنیم که در ایران، فرهنگ و آینده پلورالیستی و همزیستی میان دو بخش دین گرا و عرفی اهمیتی حیاتی دارد. اصلاح طلبان حکومتی و جنبش فکری وابسته به آن ها توانندیشی دینی<sup>۳</sup>، در دموکراتیک سازی بخش اول رسالتی تاریخی برعهده دارند.

با این همه در نقد حرکت هشت ساله اخیر آن ها مجال اغماض نیست. در متن این نوشتار، به مهم ترین کاستی ها و اشتباهات آن ها پرداختیم. اما همان طور که گفته شد اکثر این نقایص منتج از ماهیت وجودی متناقض این حرکت از بدو پیدایش بود: میان بخشی از نظام سرگردان بودن و تبدیل به یک "جنبش" شدن. اصلاح طلبان، خود را فعالان جنبشی می دانستند که در عین حال از امکانات حکومتی نیز بهره داشتند (فشار از پایین، چانه زنی از بالا)، اما این توهمی بیش نبود. این پروژه در واقع بخشی از مبارزات جناحی درون حکومتی بود که میل داشت پایینی ها را هم با خود همراه داشته باشد. در پایان، هم غضب اقتدارگرایان بدرقه راهشان شد و هم دلسردی و عصبانیت اکثر هوادارانشان. آنان سرانجام با این حقیقت تلخ روبرو شدند که برای به چالش کشیدن حکومت استثنایی<sup>۴</sup> به سازوکارهایی پیش از مطبوعات و فعالان دانشجویی نیازمندند. با وجود این ماهیت متناقض، حرکت اصلاح طلبی دیر یا زود به نقطه ای می رسد که امروز رسیده است، اما اگر در اوایل راه جبهه مشارکت و بخش های پیشرو این حرکت مسیر خود را از محمد خاتمی و الزامات نظام جدا می کردند نتیجه کار می توانست از آنچه امروز به دست آمده متفاوت باشد. در مورد پیروزی آقای احمدی نژاد در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، عقیده من بر آن است که این نتیجه در درجه نخست نشان دهنده شکست اصلاح طلبان و در درجه دوم محصول تلاش نیروهای محافظه کار - اقتدارگرا بوده است. فراموش نکنیم که طی ۴ انتخابات پیاپی از خرداد ۷۶ تا تیر ۸۰، فاصله میان کاندیداهای اصلاح طلبان با دیگران آنچنان عمیق بود که هیچ کس تصور نمی کرد تنها یک سال ونیم پس از آن، جبهه دوم خرداد در انتخابات شهر و روستا به آغاز پایان راه رسیده باشد.

پیروزی انتخاباتی اصول گرایان<sup>۵</sup> در وهله اول مبارزه ای منفی برای به بن بست کشاندن رقبای اصلاح طلب بود تا جذب حمایت مستقیم رای دهندگان؛ ولی آنان این بازی را ماهرانه و با صبر و حوصله پیش بردند. اما آغاز این بازی، سال ۱۳۸۴ نبود. محافظه کاران از هنگامی که با ترکیبی از شیوه های قانونی و فراتقانونی و با توسل به بحران سازی، اصلاح طلبان را در انتظار مردم چرخ پنجمی جلوه دادند که تأثیری در زندگی عملی طبقه متوسط شهری ندارد، در واقع مبارزه انتخاباتی شان را آغاز کرده بودند. البته فرودستان، محتاج این پیام نبودند چه سخنی از فقرزدایی و یارانه و "سهامیه" و عدالت خواهی از اصلاح طلبان

نمی‌شنیدند. اما طبقه متوسط، به خصوص بخش‌های عرفی جامعه که پایه اجتماعی واقعی اصلاح‌طلبان نبودند و در انتظار نتایج ملموس فرآیند دموکراتیک‌سازی، حقوق بشر، کاهش اختناق و نظایر آن، به سر می‌بردند تأثیری تعیین‌کننده نداشتند. اندکی بعد از آن که هواداران فرسوده اصلاحات، با مایه گذاشتن از آخرین ثرات اعتماد و احساس مسوولیت مدنی‌شان، برای اولین بار خاتمی را به ریاست جمهوری برگزیدند روند بی‌بازگشت فاصله‌گیری از اصلاح‌طلبان و سیاست‌ورزی (هر دو) آغاز شد. گروه‌هایی با انتخابات قهر کردند. دیگرانی از طبقه متوسط هم انرژی‌شان را برای تغییر وضع موجود چشم‌پسته نثار کسانی کردند که خود از آن‌ها بهره‌ای نگرفته بودند ولی اعتقادشان به این که ادامه چالش فرسایشی موجود گزینه بدتری است، به سمت آنان سوقشان می‌داد.

بحران آفرینی اقتدارگرایان در هشت سال گذشته همواره متوجه "دیگری" بوده و کار اصلاح‌طلبان را دشوار کرده است. اما امروز، ماشین بحران‌آفرینی که پیوسته در سه سطح حکومت، جامعه و نظام جهانی به کار خود ادامه می‌دهد، گریبان که را خواهد گرفت؟

۱. برخی از این شرایط در مقاله زیر قید شده‌اند:

۲. در مورد جناح‌بندی نظام جمهوری اسلامی به نوشته‌های زیر مراجعه کنید:

Moslem, Mehdi: Factional Politics in Post Khomeini Iran, Syracuse University Presse ۲۰۰۲

مورد گذار از الگوی انقلابی به اصلاح‌طلبی در ایران ن. ک. به: مشایخی، مهرداد؛ دکترسیسی مباحث سیاست و روشنفکری سیاسی در ایران، آفتاب شماره ۲۸.

۳. درباره این بحث به دو مقاله زیر مراجعه کنید:

مشایخی، مهرداد: اصلاح‌طلبی: یک روش یا یک اپنولوژی، سایت ایران امروز، آرشیو.

چلای‌پور، حمیدرضا: کزوم رفع ابهام از هدف و روش جنبش، سایت رویداد بهمن ۱۳۸۱.

۴. در این جا طرح "فرآیندوم قانون اساسی" مطروحه از سوی ۸ نفر از کوشندگان سیاسی ایران در سال ۱۳۸۲ مورد نظر است.

ن. ک. به: مشایخی، مهرداد: اصلاح انقلاب (Revolution) .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی